

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه طه (جله اول)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۴/۲/۹

سوره مبارکه طه، باز کننده قلب است. هر کس که قلبش از دنیا گرفته و فشار زندگی اش زیاد شده و به نفس نفس افتاده، توصیه می شود سوره مبارکه طه را بخواند. یکی از سوره هایی که خیلی خوب می تواند نشاط را در زندگی ما بیاورد سوره مبارکه طه است.

در این سوره تشقی به سه معنی آمده است: به رنج افتادن، دور افتادن از خدا، بد عاقبتی.

آیه ۴ با "الا" آب پاک را روی دست همه ریخت و می گوید که تنها برای کسی است که خشیت دارد یعنی حرف حق به دلش می نشیند لذا تاثیر پذیری از حق را خشیت می گویند.

خودتان را امتحان کنید ببینید دوست دارید دیگران عیب هایتان را به شما بگویند. اگر جوابتان خیر است یعنی خشیت ندارید. انسان باید تاثیر پذیری داشته باشد. من باید از صبح که بلند می شوم دوست داشته باشم که کمال پذیری، حالا با هر وسیله ای هم که شده در من اتفاق بیفتد.

نشانه خشیت، میل به تغییر کردن است و قرآن برای چنین آدمی "تذکره" است.

خدا، هم جهر را می فهمد و هم اخفی را یعنی نظام سنجش خیلی دقیق تر از آن چیزی است که شما متوجه می شوید. "سر" یعنی باطنی که ممکن است خود فرد هم خبر نداشته باشد، اخفا آن چیزی است که خود فرد اطلاع دارد. (۷)

هر زمان که دلتان گرفت سوره مبارکه طه را از آیه ۱ تا ۸ گوش کنید.. قلب را باز می کند.

در این سوره هنگامی که متکلم خداست و مخاطب پیامبر صلوات الله علیه است، با زمانی که باز هم متکلم خداست ولی مخاطب آن حضرت موسی علیه السلام است خیلی نزدیک است لذا قربش زیاد است. یعنی خدا تکلم خودش با موسی علیه السلام را برای پیامبر (ص) تعریف می کند، فکر کنید خدا یک تکلمی را در این عالم رقم زده و در مورد آن با پیامبر (ص) صحبت می کند.

در مکتب قرآن هر کسی که به قرب بیشتر نزدیک شود امر به عبودیت و صلاة را بیشتر دریافت می کند لذا در مکتب قرآن نشانه قرب، امر به عبودیت و صلاة است پس ملاک قرب خدا بالا رفتن عبودیت و اهتمام به نماز است. سومین مولفه که در قرب خدا خیلی موضوعیت پیدا می کند توجه به معاد و روز قیامت است یعنی آدم این گونه می فهمد به خدا نزدیک شده است که عبودیت خالصانه برای خدا برایش مهم تر شده باشد، نماز برایش مهمتر شده باشد، قیامت برایش مهمتر شده باشد.

خیالات، خطورات، مرور گذشته و توجه زیاد به آینده موجب می شود توجه به نماز کمتر شود. حال نماز مهم نیست اهتمام به نماز مهم است، اهمیت دادن به نماز مهم است.

همه ما باید بدانیم در جامعه کسانی هستند که ایمان به خدا ندارند و جنبه القائی هم دارند، یعنی ناراحت می شوند بفهمند که ما مومن هستیم که به این البته حسد می گویند به این معنا که شخص حسود می فهمد که این یک نعمت است. (۱۶)

حضرت موسی علیه السلام هم که باشی باید مواظب افراد بی ایمان باشی، ما که جای خود داریم! اگر ما از یاد قیامت ذهنت غافل شویم هلاک می شویم و بخاطر همین انذار می دهد که در جامعه چنین مساله ای وجود دارد.

الان در جامعه و رسانه ... القانات فراموشی قیامت زیاد است. موسیقی در ورزش، در مسیر رفت و آمد و ... تعمداً نظام اش را بر فراموشی مرگ استوار کرده است.

اگر یک موقعی خدا نصیبتان کرد که یک عالم الهی را ملاقات کردید و گفت این کار را بکن باید بگویی چشم، این کار را می کنم. و اگر سوالی پرسید ولو این که جوابش را می داند، جواب دهید و به جای او فکر نکنید و اجتهاد نکنید. (۱۷ و ۱۸)

خیلی از مشکلات جاری زندگی ما از عدم علم نیست، بلکه از ناحیه عمل نکردن است.

ما همیشه در محضر خداییم و خدا به وسیله رسولان و انبیاء علیهم السلام خواسته هایش را از ما خواسته و ما هم هیچ شکمی در مورد این اوامر نداریم. پس انسان باید این حس را در خود تقویت کند که در محضر خداست.

در ابتدا انسان نسبت به امر خدا ابهام ندارد فلذا اگر به اوامر و نواهی عمل کرد ابهاماتش برطرف می شود.

کسی که در زندگی ابهام دارد باید به زندگی اش برگردد و دقت کند در چه مواردی ابهام ندارد وقتی آن‌ها را انجام بدهد بقیه ابهاماتش هم برطرف خواهد شد.

خیلی از کارها هست که به ما گفته‌اند و ما می‌دانیم ولی عمل نمی‌کنیم. یکی از مهمترین عوامل همه بیماری‌های روانی، لجبازی است. وسواس و افسردگی پایه‌اش لجبازی است.

لجبازی یعنی این که آن شخص در آخر به ما می‌گوید: تو این کار را بکن، بمیر و بکن!

آدم از سر لجبازی خودش را در معرض بلایا قرار می‌دهد.

هر کدام از ما به برکت ماه مبارک رجب و امروز که ولادت حضرت جواد علیه السلام است باید بنشینیم و کارهایی که می‌دانیم باید انجام بدهیم را بنویسیم و قصد جدی کنیم تا آن‌ها انجام دهیم.

این خیلی مهم است که انسان غایت زندگی اش را این‌طور قرار دهد که خدایا، ما را جزء مسیحین و ذاکرین قرار بده. خیلی خوب است که آدم این فکر را بکند اما بالاتر از فکر کردن این است که خدا کاری بکند که تعداد بیشتری تسبیح و ذکر تو را کنند. (۳۳ و ۳۴)

یکی از کارهایی که خداوند انجام می‌دهد این است که انسان را نسبت به الطافی که در گذشته به او شده متذکر می‌کند.

در مورد خواطر، اگر خاطره‌هایی در شما مرور می‌شود که لطف خدا را نشان می‌دهد رحمانی است و اگر خاطراتی مرور می‌شود در سختی‌ها و مشقت‌ها خدا رهایتان کرده اینها شیطانی است.

آیات ۳۸ به بعد نه فقط در مورد حضرت موسی علیه السلام بلکه در مورد همه ما صدق می‌کند. هر کدام از ما صحنه‌هایی از زندگی داشتیم که در حال هلاکت بودیم ولی خدا نجات‌مان داده و با همین لطافت هم نجات‌مان داده‌است.

اگر انسان خاطرات خوش الهی را فراموش کند حتما در دام خواطر شیطانی می‌افتد مثلا معلم‌های خوب و یا دوستان خوب قدیمی را دعا کنید.

این آیات، آیات جالبی است و اتفاقاتی است که برای ما افتاده است. اگر کسی گفت این آیات برای حضرت موسی علیه السلام است، می‌گوییم شما دعای عرفه را مطالعه کنید امام حسین علیه السلام همین حرف‌ها را با بیان دیگری مطرح کرده‌اند.

در آیات خاطرات منفی هم می آید و غایت این خاطرات ملاقات خدا می شود.

خدا همه ما را برای خودش ساخته است (۴۱) و اگر این موضوع را قبول نداشته باشید به این معنی است که خدا انسان را برای کس دیگری ساخته است!

آیه ۴۴: در مقام تکلیف حال تو باید اینگونه باشد که احتمال اثر را بدهی و فکر نکنی این شخص به هیچ وجه خوب نمی شود. اینجا امیدواری صد در صد به خدا، در مقابل یک دشمن صد در صد معاند مطرح است.

بحث هایی که در نظام سازی جامعه مطرح می شود با نظام سازی فردی متفاوت است لذا اشتباه افراد در مورد این آیات این است که این آیات را در دل یک نظام متوجه نشدند.

بیان این موضوع از زبان حضرت موسی علیه السلام دغدغه ای است که از شهر قبلی در ذهنش بوجود آمده است که زمینه ای در آن برای انجام کارها وجود نداشته است. مثل این است که می گوید موسی برو این کار را بکن و او هم بگوید که مردم توان انقلاب کردن را ندارند و من خوف دارم.. خوفش هم به خاطر شهید شدن نیست بلکه به خاطر اتفاق نیفتادن "نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى" است.

خوف ترس طبیعی است ولی خشیت ترس واقعی است که در برابر خداست. خوف در طبع بشری انسان است و خشیت در نظام باوری انسان است.

در نظام بشری حضرت موسی علیه السلام خوفش به استقرار حکومت حق بوده است نه ترس از دیگری.

در پایان همه دوستان یک حاجتی را که برایش مهم است و می خواهند استجابت شود.. بالاخص یک نقص خاص را در تقرب به خدا در نظر بگیرند و نیت کنند تا برطرف گردد به برکت صلوات بر محمود آل محمد.

برای سلامتی خودتان صلواتی عنایت بفرمائید.

برای این که خداوند ماه رجب را ماه غفران و رحمت برای همه ما قرار دهد و ان شاء الله توفیق آمادگی برای ماه مبارک شعبان و رمضان را مرحمت نماید صلواتی عنایت بفرمائید.

برای این که توفیق پیدا کنیم مهمان سوره مبارکه طه شویم و بر اساس این سوره مبارکه بتوانیم ذکر خداوند را در قلب و جان خودمان جاری کنیم صلواتی عنایت بفرمائید.

برای این که ان شاء الله علم مان به عمل تبدیل شود صلواتی عنایت بفرمائید.

دلیل این که می گویند سوره مبارکه طه در مورد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم می باشد به خاطر آیه دوم آن است که مستقیماً خطابش به ایشان بر می گردد.

سوره ذکر است برای کسی که خشیت داشته باشد. (۳)

در هر سوره ای بر جنبه ای از صفات خدا تاکید می شود، در این سوره بحث تدبیر ربوبی خدا خیلی مهم است یعنی وقتی می گوئیم "تدبیر ربوبی خدا" معنی اش آن است که فرد باید تدبیر داشته باشد در واقع باید تدبیرش را به خدا واگذار کند لذا این سوره، سوره تدبیر هم هست منتها تدبیری که بتواند خدا را در زندگی جاری کند و بتوان در آن تدبیر خدا را پذیرفت. (۵۴)

یکی دیگر از خصوصیات سوره مبارکه طه "جلوه گری اسماء حسنی" است، البته در برخی سوره ها اسم اسماء ذکر شده اما اینجا حرف خود اسماء حسنی و ظاهراً همان جلوه های ربوبی است که به حضرت موسی علیه السلام نازل می شود یعنی حقیقت اسماء حسنی در این سوره مطرح شده است. (۸)

در این سوره از نظر تعداد آیات به نسبت کل آیات، داستان حضرت موسی علیه السلام بیشتر ذکر شده است و می توان گفت که سوره طه سوره حضرت موسی علیه السلام است مثل سوره مبارکه یوسف علیه السلام.

قسمت زیادی از سوره مبارکه طه مربوط به مبعوث شدن حضرت موسی علیه السلام است که قصص قسمت های اولیه زندگی ایشان را مطرح می نماید.

در این سوره بلوغ "بعثت" را بیان می‌شود یعنی نشان می‌دهد یک پیامبر برای مبعوث شدن چه مراحل را باید طی کند و این که بالاترین مرتبه انسان این است که مبعوث شود.

در چندین محل است که انسان مهم‌ترین حرف‌های زندگی‌اش را می‌زند، که یکی از آن‌ها در زمان مردن است که وصیت می‌کند و چیزهایی را به عنوان مهم‌ترین مطالب زندگی‌اش در هنگام مرگ مطرح می‌کند اما در سیستم قرآن کریم مهم‌ترین حرف‌ها در هنگام ملاقات با خداوند زده شده است یعنی وقتی توفیق فرصتی برای ملاقات با خدا به کسی داده می‌شود در آن لحظه است که مهم‌ترین حرف‌ها رد و بدل خواهد شد.

آیه ۱۴: ذکر "لا اله الا الله" و "لا اله الا انت"، "لا اله الا هو" و "لا اله الا انا" بالاترین ذکرهاست لذا رتبه خیلی بالایی دارند. در واقع وقتی فردی این اذکار را می‌گوید به این معنی است که من عبودیت غیر تو را به طور مطلق کنار گذاشته‌ام.

یک موقع انسان می‌خواهد به خدا بگوید بنده‌ات هستم، مخلصت هستم، با ذکر لا اله الا الله می‌گوید.

۱۶: اگر بگویند بدترین صفت در دنیا دچار چیست؟ جواب همین دو صفت است که انسان به خدا اطمینان نکند و از هوای نفس تبعیت داشته باشد. فلذا با این دو خصلت، مرزی دیگر با بدی ندارد؛ به خاطر همین خداوند در دیدار با حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: کسی که ایمان و اعتماد در او نیست و از هوای نفس تبعیت می‌کند، تو را از آن باز ندارد (رفتن به سمت قیامت) و اگر تحت تاثیر او قرار بگیری هلاک می‌شوی. این نشان می‌دهد اگر انسان تحت تاثیر این افراد قرار بگیرد زندگی خود را تباه کرده و نابود می‌شود.

۲۴: مهم این است که هر نبی اثبات نبوتش را با معجزات نشان دهد و مهم‌تر این است که انسان بداند هر رسولی معجزه‌ای متناسب با امت خود داشته‌است لذا اهمیت دارد که وقتی به ما می‌گویند قرآن معجزه ختمیه است یعنی آخرین معجزه انبیاست به این معنا که هم رسول، رسول خاتم است هم معجزه، معجزه ختمیه است؛ حقیقت واقعی قرآن، از این آیاتی که ذکر شده به مراتب بالاتر است پس باید فرد بداند که قرآن کریم حداقل مثل عصای موسی علیه السلام و دم عیسی علیه السلام کاربرد دارد به خاطر همین است که در روایات داریم اگر کسی سوره حمد را خواند و مرده‌ای را زنده کرد تعجب نکنید! و حتی بیان می‌شود که از دم حضرت عیسی علیه السلام و وسیله حضرت موسی علیه السلام که رود نیل را کنار می‌زند خیلی بزرگتر است لذا انسان باید اعجاز آن را در زندگی‌اش ببیند.

خداوند معجزه‌ها را به نحوی انتخاب نکرده‌است که مردم در ایمان آوردن اکراه داشته باشند و از روی ناچاری مومن شوند و ایمان بیاورند، که اگر این‌گونه بود ایمان‌ها شکوفا نمی‌شد و ایمان به غیب شکل نمی‌گرفت که در این صورت ایمان به حس تقویت می‌شد؛ از این جهت خدا ایمان را در لایه عقل و تفکر انسان‌ها شکوفا کرد نه در لایه حس.

خیلی جالب است که ما برایمان مهم باشد خدای ما، خدای موسی علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است یعنی وقتی به خدا توجه می‌کنیم می‌گوییم یا رب موسی، هارون، محمد صلی الله علیه وآله وسلم، زیرا ممکن است خودمان نتوانیم خالصانه خدا را بخوانیم.

سوء استفاده یهود از پیامبران به خصوص حضرت موسی علیه السلام باعث شد که انسان‌ها توجه‌شان به انبیای دیگر کم-تر بشود. در صورتی که بزرگترین پیامبر بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم، حضرت موسی علیه السلام است. باید به این نکته دقت کرد که نبی از نظر رتبه از امام بالاتر است لکن بر اثر یک سری فرهنگ‌های متدوال، ما مقام انبیاء را کوچک می‌بینیم ولی در قرآن این طور نیست. موسی علیه السلام قرآن خیلی بزرگ است.

مشکل اینجاست که ما فرهنگ‌هایمان را از راه القائات محیطی می‌گیریم در صورتی که باید از قرآن بگیریم یعنی به حضرت موسی علیه السلام هم باید بگوئیم که شفاعت ما را بکند و به او توسل کنیم..

استاد ما می‌گفتند کسی که دنیا رفته است دستش در بخشیدن صفاتش بازتر است مثلاً بگوئیم که ای موسی علیه السلام یک خورده از کلیم الهی‌ات، از شجاعت و انس با خدایی که داشتی به ما عنایت کن که توسل یعنی همین؛ یعنی یک آدمی موفق شده به قله‌ای برسد و الگو شود تا به ما هم از داشته‌هایش بدهد.

آمدند گفتند این نبی یهودی است یا این نصرانی است.. اما فرقی نمی‌کند، همه این‌ها دین‌شان یکی است لذا کسی که می‌گوید من یهودی‌ام و یا من مسیحی هستم، این اساسش اشتباه است زیرا دین همه انبیاء به دین ابراهیم علیه السلام بوده‌است پس همه مسلمانند و این‌ها بدعت‌هایی است که یهودی‌ها درآوردند. حضرت موسی علیه السلام، پیامبر ماست لذا مراقب باشید در این تحریف‌ها نیفتید.

شاخصه یهودیت بخل است.

با ظهور امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف حقیقت همه صحف آسمانی آشکار می‌شود. در قرآن کریم همه حقایق صحف دیگر آمده و ازین رو تصدیق‌کننده کتاب‌های قبل است به همین جهت یکی از اسم‌های قرآن مصدق است. خدا

آن چیزی که از انبیاء قبل لازم بوده است را در قرآن بیان کرده است لذا به وسیله انبیای گذشته یک سری صفات کمالی باید در ما ایجاد بشود که اگر کسی به طرز فکر و شیوه زندگی آنها اعتقاد نداشته باشد مثل این است که در ذهن خود را به روی یک سری معارف بسته است.

آدم هر بار در داستان انبیاء توجه می کند نکات بسیار زیادی توجهش را جلب می کند. ضمن اینکه که کشش و جاذبه داستانی بودن جریانات هم برایش جذابیت دارد.

در دنیا انسان هایی هستند که غم و ناراحتی شان برای خدا مهم است فلذا به آنها می گوید "لا تحزن" و مهم بودنش برای خدا هم، ثمره عبودیت خود او است یعنی اگر کسی عبد خالص شد محزون بودن یا شاد شدنش برای خدا مهم است. این را در روایات به انواع مختلفی گفته اند که چطور انتظار داری که حال تو برای خدا مهم باشد در صورتی که خدا برای تو مهم نیست.. (۴۰)

محزون نبودن مادر حضرت موسی علیه السلام در این داستان موضوعیت دارد. بعضی موضوعات خیلی ریز است اما جالب است که به آن توجه شده است مثل لبخند حضرت ساره سلام الله، راه رفتن دختران حضرت شعیب علیه السلام و این معلوم می شود که یک سری کارها وجود دارد که وقتی خالصانه انجام می شود در نظام الهی خیلی مورد توجه قرار می گیرد لذا این معلوم می کند وزن نیت و اخلاص این آدم خیلی زیاد است که خداوند دوست دار او می شود.

خوب است ما هم کاری کنیم که ناراحت بودن مان برای خدا مهم باشد.. برای خدا فرق می کرد که پیامبرش غمگین باشد یا نباشد (۲)

انسان می تواند برای خدا مهم باشد (۴۱)

ما می توانیم یک فرد گرفتاری را نجات بدهیم و به این جایگاه برسیم. (موقعیت های زیادی برای رسیدن به این جایگاه در اطراف ما وجود دارد که ما را بکنند عزیز خدا!!)

در صنع صورت گری و تربیت است، خلق همراه با تربیت.

یکی از کارهایی که می توانید به صورت روزانه انجام دهید این است که یک بار سوره را با ترجمه روان بخوانید و بعد در طول روز بگذارید پخش شود و به آن گوش کنید تا مضامین سوره در شما جاری گردد و بتوانیم کم کم با آن انس بگیریم. در این تمرین خوب است تا اتکاء روی یک سوره مشخص باشد.

بعضی از سوره‌ها خیلی ویژه هستند مثل سوره مبارکه طه که اگر فرد مکرر آن را گوش کند خشیت در او شکل می‌گیرد و شروع به شکستن می‌کند و حالش منقلب می‌شود.

خاصیت وحی این است که می‌گوید و تو می‌شنوی و سپس آن را می‌بینی..

۴۷: بعضی از علما در تعبیرشان وقتی که به فرعون می‌رسند، می‌گویند "فرعونیت نفس" یعنی وقتی شما این آیات را می‌خوانید می‌گویید خدایا! نمی‌شود یک موسی بیاید ما را از این فرعونیت دربیورد! که این یعنی دنبال فرعون بیرون نیستند دنبال آن فرعون درونی هستند و جستجو می‌کنند تا ببینند در چه لحظاتی دارند فرعونیت می‌کنند و هنگامی که این آیه را می‌بینند می‌گویند: لیبک، خدایا سخن تو را شنیدم و آن را کنار می‌گذارم.

خوش بحال کسانی که این گونه هستند. اگر کسی اینگونه باشد اتفاقات بعدی برایش رقم خواهد خورد یعنی همراهی با موسی علیه السلام را حس می‌کند.

از آیه ۴۸ به بعد را با دقت بیشتری توجه کنید که هم نکات زیادی دارد..

یک موقعی می‌گویید فرعون گفت یا فراعنه این گونه می‌گویند؛ یک موقعی هم می‌گویید وقتی من از هوای نفسم تبعیت می‌کنم این گونه سرکشی می‌کند! خوب است زمانی هم آدم این طوری خودش را ببیند.

هر کسی در صحنه‌های مختلف زندگی گیر افتاد و نتوانست درستی کارش را تشخیص دهد، سراغ این آیات بیاید و گوش کند ببیند که فرعون درون آدم چگونه حرف می‌زند. ببیند که فرعون چه زیرکانه و قشنگ حرف می‌زند! که این‌ها خیلی حرف‌هایی است که انسان در مناظرات درونی خودش می‌گوید (۴۹،۵۱)

واقعا ما چگونه می‌توانیم با این ذهن درگیر روزمرگی شده، این حرف‌های بسیط و ساده حضرت موسی علیه السلام را بفهمیم!.. (۵۳ تا ۵۶)

"نهیه" یعنی عقلی که انسان را از خیلی کارها نهی می‌کند.

آیه ۵۶ یعنی آنچه را که لازم بود اتمام حجت باشد را به او نشان دادیم.

اعجاز قرآن در این است که آمده تا معجزات پیامبران را انبائی کند تا بدانیم این اتفاق در عالم شدنی است و اتفاق افتاده و می‌افتد.

۶۰: در اینجا فرعون ضعیف نیست و فکر نمی‌کند که شکست بخورد لذا خدا طوری دشمن را معرفی می‌کند که با یک یقین و حجتی وارد می‌شود. این نشان می‌دهد آدم‌ها وقتی به سوی اشتباه می‌روند همین طوری مثل فرعون عمل می‌کنند.

خدا در انسان حالات مختلفی قرار داده‌است. یک حالتی وجود دارد به نام "ریب منیب"، که کارش این است که یقینی به یک منیب پیدا می‌کنید که هم بد دلتان می‌کند و هم شما را در شک می‌اندازد. شک می‌اندازد یعنی می‌گوید آره، ولی شاید هم نه و بعد از تکرار شاید، نه‌اش را پررنگ می‌کند. مثل هزاران کار خوبی که ما می‌دانیم خوب است و باید انجام بدهیم اما می‌گوییم شاید اینجا جایش نباشد!

مهم‌ترین عامل انحراف انسان توجیهاتی است که به خاطر حق طلبی‌های خودش انجام می‌دهد. این یعنی هرکسی هرکاری را می‌داند که خوب است و انجام نمی‌دهد فرعون است.

افتراء یعنی این که خودش می‌برد و می‌دوزد و می‌پوشد! به این معنی که کاری به حرف خدا ندارد. حرف را خودش سنجیده، اندازه‌گیری کرده، اندازه مصلحت خودش دیده و با نظر خودش بدون اتکاء به خدا انجام داده- است. افتراء خیلی واژه قشنگی است!

افتراء به خدا یعنی این حرفی که موسی علیه السلام زده هیچ ربطی به خدا ندارد و از خودش زده‌است. (۶۱)

افتراء به حضرت موسی علیه السلام می‌شود افتراء به خدا.

یک نکته در مورد انبیاء لازم است که گفته شد بالاخص در مورد آیه ۶۷: اگر یک جاهایی در مورد انبیاء به تردید افتادید آیات بعدی آن را هم بخوانید. این که خدا به یک نبی گفته "انک انت الاعلی" معلوم می‌شود که خدا با خیفه می‌خواهد یک بعد دیگری را مطرح کند.

دعا کنیم که ان شاء الله در زندگی مان یک موسی که بتواند طهارت و ذکر خدا را در ما جاری کند و توسل را در ما به جریان بیندازد و برای ما حبل الله باشد پیدا شود به برکت صلوات بر محمد آل محمد

برای سلامتی خودتان، خانواده‌تان، دوستان، شیعیان، مومنین و همه انسان‌هایی که با فطرت سالم زندگی می‌کنند

صلوات

برای این که ان شاءالله خدا توفیق دهد از ایام مبارک ماه شعبان استفاده کنیم و بتوانیم در محضر رسول اکرم(ص) باشیم و از عنایات ایشان بهره‌مند شویم **صلوات**

ماه شعبان منسوب به پیامبر اعظم(ص) است و توصیه شده که در این ماه به وساطت و شفاعت ایشان خدا را بخوانیم شود. برای این که ان شاءالله این توفیق برایشان حاصل شود **صلوات**

سوره طه سوره‌ای است که خاص پیامبر مطرح شده است، بالاخص آیات ابتدایی و انتهایی آن. آیات میانی نیز در مورد حضرت موسی(ع) است.

در آیه ۳ به طور واضح نشان می‌دهد که تنها کسانی می‌توانند از قرآن بهره ببرند که خشیت داشته باشند. به همین نسبت هر کس متناسب با میزان خشیت‌اش با قرآن ارتباط برقرار می‌کند. هرچه خشیت انسان بالا برو، نیاز به قرآن بالا خواهد رفت.

طبق آیه ۲ و ۳ این گونه است که اگر کسی خشیت نداشته باشد رسول خدا هم نمی‌تواند برایش کاری کند یعنی وساطت رسول یک سری شرایط دارد که باید آنها باشد تا وساطت اتفاق بیافتد.

آیه ۸ جزء آیات عجیب قرآن است. آیات توحیدی یک موقعی مثل سوره مبارکه توحید است و یک موقع هم این گونه است که نفع اله‌های غیرالله را مطرح می‌کند و همه اسماء حسنی را مطلقاً مربوط به خدا می‌داند. این آیه مستجمع توحید قرآن است.

آیات ۹ تا ۱۶: در این آیات موضوع کلیم الله شدن حضرت موسی(ع) و کلام خدا مطرح می‌شود. موضوع کلام خدا به این صورت است که خداوند به صورت متکلم و رسول خدا مخاطب و وحی بعنوان محتوای خطاب وجود دارند و کلام حقیقی از اینجا شکل می‌گیرد. اگر بخواهیم از بالا به پایین صحبت کنیم این گونه می‌شود که وقتی از متکلم دانای قدرتمند کلام به مخاطب نیازمند صادر می‌شود، کلام خدا و مولفه‌های کلام خدا را می‌توان مشاهده نمود.

حالا درون آن تاکیدات و مولفه‌های مختلفی آمده که می‌توانید رصد کنید که وقتی خدا با یک بنده صحبت می‌کند چگونه حرف می‌زند. در واقع ما به این وسیله توحید را مرور می‌کنیم و اینکه خداوند چه ویژگی‌هایی دارد و کلام او چگونه است. شناخت متکلم حقیقی، توحید واقعی است.

آیه ۱۷ تا ۲۲: بعضی وقت‌ها بعضی از چیزها برای ما خیلی عادی است مثل گفتگوهای روزمره اما یک موقعی گفتگو کردن سخت می‌شود مثل وقتی در حال مطرح کردن که حرف علمی دقیق هستید. حالا اگر قرار باشد در نزد مقام بلندمرتبه‌ای مشرف بشوید و این حرف‌ها بگویید، گفتگو سخت‌تر خواهد شد.

توجه به دو سر گفتگو لازم است تا انسان دریابد که خدا چگونه بنده‌ای را انتخاب کرده و با او حرف می‌زند و از طرف دیگر چگونه یک بنده اقتضاء آن را ایجاد کرده که می‌تواند با خدا صحبت کند.

خدا هیچ وقت کاری را بدون حکمت انجام نمی‌دهد. وقتی می‌گوید اذهب الی فرعون.. حتما حکمتی دارد. معلوم می‌شود که هر کس که طغیان می‌کند یک طوری با خدا سر ناسازگاری برداشته است.

هیچ وقت اظهار عجز کردن پیش خدا سخت و یا بد نیست (۲۴) یعنی اینکه آدم شکایت و ضعفش را پیش خدا ببرد هیچ وقت بد نیست اما اگر پیش خودش ببرد و باعث طعنه و سرزنش بشود بد است.

هیچ وقت آرزوهای بلند کردن پیش خدا چیز عیب‌داری نیست یعنی مثلا آدم بخواهد که همه مردم دنیا به دست او موحد بشوند.. یا هر چیز دیگر. هیچ وقت از خدا کم نخواهید. هر وقت ظرف گدایی‌تان را بردید پیش خدا تا اندازه‌ای که افق دیدتان می‌رسد از خداوند بخواهید.

خدا به واسطه داستان حضرت موسی (ع) ادب دعا کردن را به ما یاد می‌دهد.

(در حاشیه: مرور خاطرات گذشته خوب است به شرط این که انسان رحمت‌های الهی را یادآور بشود و در او ایجاد شمع کند اما اگر کینه در ذهنش تداعی شود و نامهربانی‌ها را یادآوری کند خوب نیست.)

وصی داشتن پیامبران به این خاطر است که در مسیر هدایت تدبیر برای امور لازم است مثلا اگر جنگ می‌رود باید کسی در شهر باشد که تدبیر کند. یک زوجیت برای تدبیر امور و وصیت برای جریان دادن پیام لازم است. نوعا همه پیامبران وصی داشتند تا پیام‌شان انتقال پیدا کند مثل جریان عاشورا که یک پیام رسان دارد به نام حضرت زینب (س)

از آیه ۳۷ تا ۴۱ مرور خاطرات می‌کند. یکی از راه‌های فعال کردن ذکر مرور خاطرات خوب است. دست خدا را باید همیشه در زندگی دید. بعد هم یک سری حوادث برای انسان خاص می‌شود. باید دید در زندگی حضرت موسی(ع) (که این آیات تقریباً مربوط به سی سالگی ایشان است) روی کدام مقاطع دست می‌گذارد.

هیچ اشکالی ندارد انسان نگرانی‌هایش را به خدا بگوید... آخر اگر در زندگی انسان یک خدای این طوری نباشد مجبور می‌شود برود یک کس دیگری را پیدا کند تا درد و دل کند و یا اگر پیدا نکرد اذیت بشود. در حالیکه ما باید بگوییم "خدا دارم چه کم دارم"، خدا حرف من را می‌شنود و جواب می‌دهد زیرا او بالاتر از من هم است و بر من اشراف دارد و زیر و زبر من را می‌داند. انسان در هر حالتی خدا دارد و می‌تواند حرف‌هایش را با او مطرح کند. اما باید خوب هم گوش کند تا بفهمد خدا به او چه می‌گوید. (۴۵)

بعضی وقت‌ها ما می‌گوییم که خدا با ماست. اما یک موقعی هم هست که در وجودمان می‌شنویم که خدا می‌گوید ما با توئیم.. این دو خیلی با هم فرق می‌کند. این در فطرت ماست که صدای خدا را حس می‌کنیم. (۴۵ و ۴۶)

این موضوع برای حضرت موسی(ع) اتفاق افتاد. در قالب وحی هم اتفاق افتاد اما اینکه قرآن آن را برای ما نقل می‌کند حتماً وجهی دارد. دلیل اولی که بنظر می‌رسد این است که ما یاد بگیریم تا گونه حرف بزیم و بشنویم. یکی از رحمت‌های رابطه با خدا این است که او می‌تواند خود را متکلم و تو را مخاطب کند و بگوید برو جلو من با تو هستم...! یعنی احساس کنید که خدا خودش می‌آید وسط معرکه و تو را کنار می‌زند و دیگر غیر خدا کس دیگری نیست.

۴۷: خیلی جالب است که وقتی موسی(ع) با فرعون مواجه شد، کلام خدا را در فهم مخاطب خود تبدیل کرد. یعنی اینها همش حرف‌های خدا بود که توسط حضرت موسی(ع) به فرعون گفته شد.

۴۸ تا ۶۴: این آیات خیلی عجیبی است و نکات بسیاری می‌توان از آن برداشت کرد. یکی از نکات این است که این طور نیست که انسان‌هایی که به کفر آلوده می‌شوند برای خودشان بنیادهایی نداشته باشند. اتفاقاً سر حرف خودشان خیلی محکم هستند، آن قدر که حاضرند یک میدان رزمی آمده کنند و به جنگ بیایند و به قطعیت هم بدانند که پیروز می‌شوند!

انسان‌ها دو دسته‌اند: یک دسته پیوسته در یقین‌اند، یک دسته دائم در شک‌اند.

کسانی که در یقین اند دو دسته اند، یک دسته حق حقیقی و یک دسته حق قلبی. و این را از مسائل و منازعاتی که بین آنهاست معلوم می‌شود. (که ما فکر می‌کنیم حق هستیم و باید به آیات الهی رجوع کنیم). برای حق، اصحابی است که اگر آنها نباشند حق از باطل متمایز نمی‌شود.

اول سوره گفت که شرط تاثیر گذاری قرآن خشیت است. انسان وقتی که نسبت به امری یقین پیدا می‌کند، فکر می‌کند که آن چیز درست است. اما باید عقیده‌اش را با یک میزان‌هایی انطباق دهد تا حتما درست باشند. این میزان باید حتما یک حجت بیرونی باشد لذا باید خود را با رسول بیرونی تنظیم کند و اگر این اتفاق نیفتد کمی بعد مبهوت می‌شود..

عنصر خشیت یعنی هر انسانی موظف است که خودش را نسبت به حق عاجز بداند و هر لحظه که حق را فهمید در برابر آن متواضع شود.

حجت بیرونی الزاما یک شخص نیست ممکن است یک رخداد باشد. (یعنی یک چیزی در بیرون از نفس انسان) اگر انسان واقعا دنبالش باشد، آن را پیدا خواهد کرد.

تنها مشکل ما در زندگی فقدان خشیت است. نیازی در خود نمی‌بینیم که خشیت داشته باشیم.

ان شاء الله سوغاتی ما از ماه شعبان و رمضان بدست آوردن خشیت باشد.. یک خشیتی که ما را به لقاء خدا برساند.

خیلی چیزها را نمی‌بینیم چون نمی‌خواهیم! و تا نخواهیم به ما نشان نمی‌دهد. به وسیله خواستن از خدا خیلی ارتباطمان با خدا گسترده خواهد شد. انسان تا زمانی که از تکلم استفاده نکند و زبانش به دعا گشوده نشود، گوشش از کلام خدا پر نخواهد شد زیرا این دو با هم رابطه مستقیم دارند.

کاربردی ترین نکته سوره این است که می‌خواهد انسان را کلیم الله کند و این صرفا با کلام نیست. مثلا به خدا می‌گوییم: خدا من دارم می‌روم سر کار!! آدم وقتی به خدا می‌رسد هر حرفی که می‌زند دعایی می‌شود.. این یعنی اینکه خدایا می‌بینی که من دارم می‌روم سر کار.. پس خودت از من محافظت کن و مراقبم باش.. یعنی می‌گوییم که من نیازمند مراقبتم. یک جاهایی هم در زندگی انسان بلاها موضوعیت پیدا می‌کنند.. انسان در حوادث باید تکلمش فعال شود و بعد از رفع آن هم نباید تکلمش خاموش شود.

انسان یک قدرتی در درونش است که می‌تواند یک دفعه عوض بشود. این خشیت در ان سان است که سبب می‌شود تا در یک لحظه ایمان او به طرز عجیبی صعود کند.

آیات ۶۵ به بعد به نوعی مصائب امام حسین (ع) است. حر قرآن به نوعی همین ساحران هستند که یک دفعه تغییر کردند یعنی از اعماق ظلمتی که به گرفتار بودند، یک دفعه پرواز کردند و پيله‌شان را پاره کردند. یعنی شما می-توانید به خدای خود بگویید که خدایا من بدم اما سحره که نیستم.. شیوه زندگی ام شبیه سحره است. یعنی این آیات کاری می‌کند تا شما صدایتان در بیاید. (و زبانتان به دعا باز بشود)

حضرت موسی (ع) را نشان می‌دهد که خدا همیشه با اوست و همیشه با او صحبت می‌کند.

حضرت موسی (ع) به جنگ رفته اما در لحظه به او می‌گویند که چه کار کند.. خاصیت وحی این است که در لحظه است و در سابقه نیست.. (۶۹)

ساحران با یک چرخش در لحظه حاضر شدند که دست و پایشان قطع بشود اما مومن از دنیا بروند. یک جا با هم ایمان آوردند و این جزء معجزه‌های بزرگ عالم است که یک دسته ساحره با هم ایمان می‌آورند.

صفت منفی و مثبت با هم جور در نمی‌آید. بد اخلاق نباش تا خوش اخلاق باشی! زندگی سخت است آنگاه که آن را سخت بینداری.

۷۲ و ۷۳: اگر کافر نباشیم، مومن خواهیم بود و معانی زیادی را فهم خواهیم کرد. تعیین نداشتن جز به رب موسی (ع) و هارون و فهم قدرت او و در نتیجه دست برداشتن از تبعیت هوای نفس یعنی مومن بودن. این اتفاقات در روز بارها برای ما می‌افتد اما ما دست از تبعیت نفس خود بر نمی‌داریم.

ایمان مستودع مثل برقهایی است که نوسان دارد! نصف روز خوب است و نصف روز قطع است. ایمان مستقر ایمانی دائمی است که ساحران مستقیماً به این نوع ایمان ورود پیدا کردند. زمانی که انسان روی ایمان مستقر متمرکز شود می‌بیند که حظ دنیایی، حق را از او می‌گیرد و با این حال می‌تواند از آن حظ دنیایی دل بکند.

ما باید برای ایمان آوردن از طریق ایمان حضرت موسی (ع) باید ایمان بیاوریم نه از طریق ایمان سحره.

انسان یک استعداد دارد و یک جهت و این جهت است که ارزش فرد را تعیین می‌کند. در این آیات ذکر می‌شود که افرادی که استعدادهای بالایی هم داشتند چطور در یک لحظه جهت‌شان تغییر کرده است و ارزشمند شده‌اند.

وقتی ما می‌گوییم که ایمان سحره هست نباید تصورمان این باشد که مثل سحره باشیم و ایمان بیاوریم. هر کس باید مثل خودش باشد و ایمان بیاورد. انسان می‌تواند در هر استعداد و حالتی که هست، تابع حق باشد. ایمان آوردن سحره باید باعث شود که ما در ایمان خودمان تثبیت بشویم. اگر آدم بتواند حبیب باشد برای چه حر باشد؟!..

برای بوجود آوردن خشیت: کسانی که طالب علم اند و با علم سر و کار دارند خشیت در آنها ایجاد می‌شود. سه نوع علم داریم یکی آیه المحکمہ یعنی آن چیزهایی که باورها را محکم می‌کند، دیگری سنته القائمه سبک زندگی توحیدی است، و در نهایتا فریضه العاقله که شامل باید و نبایدها می‌شود که آدم باید بداند چه کاری را باید بکند و چه کاری را هم نباید بکند. این سه در انسان خشیت ایجاد می‌کنند. انسان باید دنبال باورها، سبک زندگی توحیدی و باید و نبایدهای درست باشد تا خشیت در او ایجاد شود، حالا هر کسی ولو مسلمان نباشد و این سه را داشته باشد به هر حال مسلمان می‌شود و از دنیا می‌رود اما هر کسی که ظاهرا مسلمان باشد و این سه را نداشته باشد مسلمان از دنیا نمی‌رود.

سبک زندگی یعنی طبق سیره زندگی پیامبر عمل کردن. باورها یعنی عبرت گرفتن از پدیده‌ها و رخدادها.

ان شاء الله که خدا ایمان سحره را به ما بدهد و بتوانیم شاکر نعمات او باشیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

برای سلامتی خودتان و همه مومنین و مومنات صلواتی عنایت بفرمائید.

برای این که ان شاء الله انواع توفیقات الهی نصیب همه ما بشود **صلوات**

برای این که از وسائط الهی، انبیاء اولیاء و ملائکه به ویژه حضرت بقیه الله (عج) که حضورشان برای ما جلوه بکند

صلوات

قبل از شروع جلسه یک حاجت معنوی را در نظرمان بیاوریم و از خداوند بخواهیم که برکت خواندن آیات قرآن و به برکت صلوات آنها را برآورده کند.

آیات ۱ تا ...

آیات اولیه سوره اهمیت بیشتری دارند؛ آنها را دوباره مرور می کنیم.

در این آیات درباره یکی از اسامی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و نزول

قرآن بحث شده است.

- کاربرد قرآن و شرط استفاده از قرآن؛

- دلالت و توجه دادن به تدبیر ربوبی؛

انسان یک سرّ و خفائی دارد، یک جهری و یک خفایی دارد. سر انسان با آن چیزی که مخفی می کند و آن چیزی که آشکار می کند متفاوت است.

در موضوع سرّی که اینجا مطرح شد، بحث ذکر خیلی مهم است یعنی ذکر در سرّ انسان اتفاق می افتد و نوعا ذکرهایی که در سرّ وجود دارد خیلی نافذ است و در مواقعی که انسان دچار خطر می شود آن ذکر به کمکش می آید زیرا در درون آدم جای دارد که ممکن است خودش هم خبر نداشته باشد!

زیباترین و جالبترین جلوه های زندگی انسان این است که توحید در نهاد انسان نهادینه شود.

ادامه آیات از آیه ۶۴:

- شعر مولوی در مورد قصه حضرت موسی علیه السلام و ساحران؛

..زبان که گفتند فرمان از دست توست

چون همی خواهی اول عصا افکن..

ادب باعث عاقبت بخیری می شود. این که انسان در رفتار و حرف زندنش حدود انسانی را رعایت کند یعنی بی پروا نباشد. همین که آدم بی پروا نباشد خدا به او رحم می کند.

ساحره یک سری نکات را متوجه شدند که حاصل یک عمر بود. در واقع وصیت نامه شان بود:

- انسان یک ترجیهاتی در زندگی دارد که باید برایشان بینه داشته باشد فلذا نباید آن چیزی را که برای آن بینه دارد کنار بگذارد و آن چیزی که بینه ندارد را انتخاب کند!

بینه یعنی دلایل واضحی که می تواند برای انسان حجت باشد.

- بینه ها حتما باید به خدا اتصال داشته باشند آن هم به وجه فطره یعنی خدا برای انجام کاری نیاز به اسباب ندارد اما خدایی که ما قبول داریم نوعا به اسباب نیاز دارد مثلا در بیماری می گوییم خدا ما را شفا می دهد ولی باید به دکتر مراجعه کنیم لکن خدا برای شفا دادن و انجام دادن کاری نیازی به اسباب ندارد.

ما بایستی فاطر را یعنی کسی که مهیمن بر اسباب است را برگزینیم و بینه هایمان را به او برگردانیم.

- اگر کسی در زندگی دنیایی اجهاف و ظلم می کند یعنی به ملکوت و آخرت انسان نمی تواند دست بزند، جسم انسان را می تواند بگیرد اما جان او را نمی تواند بگیرد.

- آیه ۷۳

ما اینها را می توانیم به عنوان وصیت نامه های ساحره بپذیریم زیرا آخرین حرف هایی بود که از زبان آنها جاری شد و خداوند از آنها قبول کرد.

وصیت یعنی حرف ها و سبک زندگی که از یک نفر باقی می ماند.

آیه ۷۴ تا ۷۶ در واقع خلاصه ای است که خدا مطرح می کند.

"آنه" یعنی حتما و حتما این گونه است شک نکنید!

"مجرما" صفت است اما دلیل بر آن یکی هم هست و به خاطر این که مجرم است جهنم جزایش است مثل این که بگویید انسان مادامی که در جرم است در این دنیا، در آتش هم هست یعنی جرم است که جهنم تولید می کند. اگر انسان به یک جایی رسید که داد و ستدش متوقف شد کانه وارد جهنم شده است. نشان می دهد که خود مرگ و حیات نشانه بهشت است.

تعبیرهای قرآن خیلی جالب است و از نظر بلاغی خیلی مهم است (۷۶ و ۷۵)

تزکیه در پیشگاه خدا آن حالتی است که انسان یک خلوصی پیدا می کند که ظرف وجودی اش می تواند ایمان و عمل صالح باشد.

تزکیه یک قابلیت است که به وسیله آن ظرف وجودی انسان خالص می گردد و تبدیل به ظرف ایمان و عمل صالح می شود لذا تزکیه فرآیند و ظرف دریافت ایمان و عمل صالح است.

انسان تزکیه که می کند فهم، خیال، رغبت ها، آرزوهایش را پاک و خالص می کند و وقتی خالص شد ظرف ایمان و عمل صالح می شود.

تزکیه عامل نزول ایمان و صدور عمل صالح از فرد است لذا جنبه مقدماتی نسبت به ایمان خالص و عمل صالح دارد. الزاما تزکیه در مقابل گناه نیست، گاهی به این معناست که تصویرهای اشتباه را پاک می کند تا آرزوها خوب شوند. انسان باید قوا و نیروهای خود را بشناسد و انتخاب شده آن ها را در زندگی به کار بگیرد اگر هر کدام از این قوا در موقعیت خوبی به کار گرفته شود تزکیه گفته می شود.

انسان در معرض ایمان های مختلفی قرار می گیرد و ساحره در واقع در یک حادثه ای ایمان فطری شان فعال شده است.

فرد باید بداند که در بدترین وضعیت هم که باشد امکان هدایت در بالاترین مرتبه را هم دارد.

یکی از غرض های این داستان ایجاد خوف و رجاء در انسان است.

ادب ضد لجاجت است یعنی آدم حتی اگر بخواهد با یک نفر هم مخالفت نکند نباید لجاجت کند.

به عبارت دیگر ادب ضابطه‌مند بودن رفتارها و گفتار است لذا برای فرد محدودیت می‌آورد که کارها را طبق یک اصولی انجام دهد؛ در واقع ادب محدودیت همراه با جلوه آفرینی است که آداب ایجاد می‌کند.

انسان باید بداند که در سیستم الهی، یک گناه لطمه‌ای به عقل وارد می‌کند که قابل جبران نیست از آن طرف در همین سیستم یک خیری وجود دارد که می‌تواند سیئه ما را تبدیل به حسنه کند.

حیا فطری و ادب آموزشی است.

می‌شود به یک مقامی رسید که بقیه را هم گمراه کرد و می‌تواند آن قدر تذلل پیدا کند که با یک رودست خوردن گمراه شود. (۷۷ تا ۷۹)

خطاب‌های قرآن خیلی جالب است یعنی کانه الان هیچ کس جز خدا و بنی اسرائیل نیست و خداوند در لحظه دارد به آنها خطاب می‌کند.

روی خطاب‌های قرآن خیلی تمرکز کنید؛ اگر این خطاب‌ها را واقعا خطاب بخوانیم و کاملاً در صحنه برویم، حرف خدا به بنی اسرائیل را به صورت تکوینی می‌شنویم و به عینه مشاهده می‌کنیم.

"اهدی" را بعد تاب آمن و عمل صالح ذکر می‌کند. اهتدی در واقع پذیرش هدایت است که با "تاب" و "آمن" و "عمل صالح" اتفاق می‌افتد.

تاب وجهی است که انسان را، رو به خدا می‌کند؛

آمن یعنی اعتمادی که به خدا پیدا می‌کند؛

عمل صالح هم یعنی عمل‌هایی که برای خدا انجام می‌دهد. (۸۲)

وقتی می‌گوییم هدایت شدند یعنی نه این که نجات پیدا کردند بلکه دست و پای‌شان هم قطع شد اما آن‌ها را برای هدایت‌شان هزینه کردند.

نوعاً وقتی آیات بنی اسرائیل را می‌خوانیم احساس خوبی نداریم زیرا از این قوم لجاجت و بدی می‌بینیم که با خاطرات مان هم عجین می‌شود و بحث یهود را برایمان یادآوری می‌کند که البته درست نیز هست اما این نکته را لازم است بدانیم که بین اقوام، قوی‌ترین قوم و تربیت شده‌ترین آن‌ها، قوم بنی اسرائیل است لذا سابقه‌ای که قرآن

برای این قوم مطرح کرده‌است برای کمتر قومی مطرح بیان می‌کند که این‌ها توفیق پیدا کرده‌اند با حضرت موسی علیه السلام وارد کوه طور شوند و شاهد این مکالمه باشند!

خود این که توفیق پیدا می‌کنند در مقر توحید الهی باشند این اتفاقی بوده که تاج افتخار برای بنی اسرائیل هست یعنی این که این‌ها افتخار داشتند که به حضرت موسی علیه السلام ایمان بیاورند و به خاطر این افتخار موجب شد که موهبات خدا به حضرت موسی علیه السلام را ببینند.

در این سوره بحث الفاء و عطا خیلی مهم است.

از داستان گوساله پرستی یک نکته مهم این است که اگر یاد بگیرید، می‌تواند در تشخیص حق و باطل کمک کند: ما باید زیر علم حقی باشیم که مالک ضرر و نفع است اگر انسان نتواند مالک ضرر و نفع را بشناسد اشتباه تشخیص می‌دهد.

انسان باید ببیند در زندگی چه کسی را می‌پرستد.

تقریباً اولین موضوع فطری در حوزه عبودیت، فهم مالک نفع و ضرر است.

استفاده از زینت برای انحراف، کار سامری بود که مناسک و مراسم عبادی خود ساخته درست کرده‌است که نفعش مطرح شدن است.

در قوم بنی اسرائیل چیزهای عجیب قریب زیاد است. یعنی در وضعیت انحراف، انواع انحراف را می‌بینیم.

ما نوعاً حس گرائی‌های معنوی داریم، مثلاً می‌گوییم که این کرامت دارد؛ لکن وقتی که جامعه‌ای حس گرا شد ولو در معنویت، گول می‌خورد و نمی‌تواند تشخیص دهد. آدم بعضی وقتها در ظواهر گیر می‌افتد. اگر نظام ولایت فقیه را پذیرفتید و این به اصول دین تان متصل شد وقتی یک عارفی که اهل کرامت است آمد و گفت ولایت فقیه قابل قبول نیست نباید قبول کنید. آدم نباید رودست بخورد و روی حس‌های ظاهری قضاوت بکند. ممکن است جنبه معنوی پیدا کند اما واقعی نباشد. می‌گویند قمه نزنید اشکال دارد می‌گوییم نه من امام حسین علیه السلام را دوست دارم باید به خودم ضربه بزنم که این همان حس گرایانه برخورد کردن است.

ما چون حکم عقل و شرع را داریم و نباید به حس کار داشته باشیم. افرادی که دچار گوساله سامری شدند درحالی که حکم داشتند و حکم‌شان هم حرف هارون علیه السلام بود، اگر حکم را می‌شنیدند دچار گوساله پرستی نمی‌شدند.

نوعاً در آیات قرآن این گونه است که هر کار بدی که انسان انجام دهد مجازاتش شبیه همان خواهد بود و یک نسبتی با آن کار دارد. یعنی می توان فهمید از مجازات افراد که این فرد دنبال چه چیزی بوده است درحقیقت از جایی دچار عذاب می شود که دنبال نفع است. سامری دچار یک مرض مسری می شود که کسی نتواند دنبالش بیاید و نفعش این بود که دچار مقامی شود که همه دست بوسش باشند. عذاب برای صفت و است. عذاب وضع نیست تکوین است. مجازات خدا قراردادی نیست تکوینی است.

آیات سامری نکات زیادی در درون خود دارد.

مهمترین سطح تفسیر فقط مخصوص اهل بیت علیهم السلام است.

از آیه ۹۸ می توان فهمید انسان اگر توحیدش را تقویت نکند و راجع به علم خدا به شناخت مطلوب نرسد هر لحظه ممکن است دچار انحراف شود. اینجا جمع بندی داستان حضرت موسی علیه السلام و بالخص داستان سامری است.

از آیه ۱۰۰ به بعد خیلی درس آموز است. یک بخش مهمی از درس هایی که مربوط به ذکر و معنویت است، در این آیات می باشد.

۱۰۰: یکی از کارهای مهم ما مرور سرگذشت انبیاء علیهم السلام است.

ما باید مصادیق داستان حضرت موسی علیه السلام و تطبیقش در زندگی خودمان را بشناسیم و از آن اعراض هم نداشته باشیم که اگر این گونه نکنیم و زرش گردن خودمان می افتد.

انسان باید بداند هر اتفاقی که در دنیا برایش می افتد چه بد، چه خوب، ثمره اش در قیامت دائمی است.

خداوند در آیات انتهایی، فقدان ذکر را معادل انواعی از نابینایی گرفته است که البته خیلی خطرناک است.

هر داستانی یک نمادی از یک حقیقتی در یک مرتبه ای می باشد.

حقیقت ذکر را در مراتب مختلف به ما نشان می دهد که یکی از این مرتبه ها حضرت آدم علیه السلام است.

خدا خودش صدای همه را در آورده که آدم عصیان کرد و غوا کرد. اما بعد می فرماید که شما در مورد یک مجتبی صحبت می کنید، مجتبی کسی است که از بین همه برگزیده شد و انتخاب شده است و خدا او را برای خود خالص کرد.

آیه ۹۹ یکی از مصادیق ذکر را بیان می‌کند. بعضی اعراض می‌کنند که وزر دارد و دائمی است و وقتی نگاه می‌کنند می‌بینند که زمان کمی را در دنیا بودند مثل این که زندگی الان شروع شده است.

آیه ۱۰۵ و ۱۰۶: بحث قیامت را مطرح می‌نماید، وقوع روزی که افراد به اذن خدا هستند و خدا را معرفی می‌کند.

"خاب" یعنی کسی که ظلم می‌کند و به مقصد نمی‌رسد. کسی که عمل می‌کند که نه روی ظلم و نه کاستی را می‌بیند.

آیه ۱۱۳: جایگاه قرآن برای تقوا و ذکر را معرفی می‌کند و به معرفی خداوند می‌پردازد و روی آدم و هبوط تمرکز می‌کند.

آیه ۱۲۴: خیلی این آیات، آیات سنگینی هستند.

هر که آیات خدا را نبیند و دچار نسیان شود نابینا است.

آیه ۱۳۴: قسمتی است که در دعای ندبه می‌خوانید. یکی از علت‌هایی که رسولان پیوسته آمدند این بود که حجت بر همه تمام شود.

آیه ۱۳۲: برای توجه کردن خیلی آیه مهمی است. به نظر می‌رسد که اغلب انحرافات انسان به خاطر برداشت اشتباهی که از رزق دارد و حرصی که برای رزق می‌زند هست یعنی اگر دیدش را به رزق درست کند اغلب یا همه انحرافاتش درست می‌شود.

هر کس راجع به رزق خدا علم پیدا کند و رزق را از جانب خدا بداند و نه از جانب خودش و شیوه‌های جذب رزق را بلد باشد از اکثر انحرافات در امان می‌ماند.

بعضی از کارها رزق حتمی دائمی دارد. هر کسی که علم حقیقی را طلب کند و طالب علم حقیقی باشد رزق حقیقی را هم شامل خودش کرده‌است.

ان‌شالله حاجت‌هایی که اول جلسه گفتیم در ذهنمان بیاید، ان‌شالله برای همه بالخصوص برای ما مستجاب بشود به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

سوره طه را به صورت ساده جلو رفتیم. از آیه اول تا آیه هشت، یک سری مسایل توحیدی درباره تدبیر ربوبی است. این سوره، به دلایلی، زوج سوره قصص نیز هست؛ اما اینجا بعد از حکومت ایشان است. داستان سحره و بعد داستان سامری و بعد رسیدیم به آیات انتهایی.

۹۸ و ۹۹:

اینها در حکم جمعبندی میماند: داستان زندگی یک پیامبر خدا، نتیجه این زندگی و تلاشهای ایشان، وحی ای که به ایشان شد و .. از آیه ۹۸ به بعد بیان شده است.

برای آیه ۹۸ به بعد، کلی هزینه شده است تا این نکات به ما گفته شود:

نکته اول: خدا؛ نکته دوم: داستانهای انبیاء؛ سوم: آیه ۱۰۰ تا ۱۱۴

آیات به موارد زیر اشاره دارند:

۹۸: بحث توحید

۹۹: انبیاء گذشته

۱۰۰ تا ۱۱۲: مراحل قیامت

۱۱۳: نقش قرآن در توجه دادن به قیامت برای تقوا

۱۱۴: علم پیدا کردن انسان به وسیله وحی

۱۱۵ تا ۱۱۷: داستان حضرت آدم مرور میشود

داستان حضرت آدم در جاهای مختلف ذکر شده و هر جا شرایطی دارد.

سوره از بحث درباره قیامت و انبیاء، ناگهان به بحث حضرت آدم وارد می شود.

اگر قبول کنیم چیش آیات به همین ترتیب بوده است، باید برایش توجیه داشته باشیم که چرا بعد از اینها داستان حضرت آدم ذکر میشود

۱۱۸ تا ۱۳۰:

خیلی سوره ها آیات آخرشان، در قالب اوامری خطاب به رسول بیان شده و خاص میشود. این بهم معنی این نیست که این امرها فقط به رسول برمیگردد. در حکم نتیجه گیری است.

با این دید، آیات اول و آخر سوره را دوباره میخوانیم:

۱: این سوره ، سوره مبارکه طه است

۲: یکی از مهمترین موضوعاتی که درباره قرآن بحث میشود، درباره خود قرآن است

۳: کارکرد قرآن ذکر است و شرط پذیرش ذکر، خشیت.

تا کسی خشیت نداشته باشد، نمیتواند از قرآن بهره ببرد. هر چه خشیت انسان بیشتر شود، بهره او از آیات بیشتر شده و یاد خدا نمایان می شود.

۴: در این سوره، خدا معرفی میشود. باید ذاکر کسی باشید که خداست.

یک قرآن داریم و یک زمین و آسمان. شأن قرآن از همه حیات بالاتر است. خدایی که زمین و آسمان را خلق کرد؛ هم او قرآن را نیز به تدریج نازل کرد

فعلی که به خدا نسبت داده می شود(نزول تدریجی قرآن) و وصفی که به خدا نسبت داده میشود(خلق آسمانها و زمین) نشان دهنده آن است که قرآن، شأنی بالاتر از همه هستی دارد.

توصیفاتی که در قرآن برای خدا می شود،(خدایی که دارای این وصف است)، این وصف برای چه آورده میشود، اینجا برای تنزیل و این یعنی مقام تنزیل بالاتر است

۵: الرحمن داریم. اسم مطلق خداست.

۶: مالکیت مطلق خداست.

۷: الوهیت خداست

انسان خیلی وقتها مبدأ الوهیتش، چیزی هست ؛ اما ممکن است رو بکند یا نکند

عرش در قرآن به معنای تدبیر است. رب دارای تدبیر است و هیچ زمانی مدیریتش را واگذار نکرده است.. رب اش هم رحمان است. اینگونه نبوده که خلق را خلق، و بعد رها کند بلکه او در هر لحظه چیره است.

۸: نتیجه این جریان که قرآن نازل شده، ذکر است. خشیت داشته باشد، ذکرش را بگیرد، مربوط به پروردگاری است که رحمان است... هر اسم حسنایی مربوط به اوست. هر کار خوبی، سببش اوست.

بعد تا آیه ۹۸ داستان حضرت موسی علیه السلام بیان می‌شود.

درباره غایت زندگی، بسیار شنیده ایم. هدف خلقت در قرآن، در بیان های مختلف آمده که یکی از آنها، هدف از خلقت آسمان و زمین و ایجاد تذکره برای نوع انسان است

موضوع قرآن و ذکر و ربوبیت خدا دوباره در آیات ۹۸ به بعد مطرح میشود منتهی شیوه اش متفاوت است.

آیه ۹۸: «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا»

خدا را به وصف اله معرفی میکند... لا اله الا هو

وسع کل شیء علما هر چه شما با آن مواجه هستید، علم خدا در آن جاری است.

اینکه خدا در قرآن، بحث توحید را صریح مطرح می‌کند، از مباحث فطری است. در واقع خداوند خودش را معرفی می‌کند.

بحث توحید از کاربردی ترین مباحث است

اگر کسی، چیزی را که بدیهی است، غیربدیهی نشان دهد، به آن موضوع ظلم کرده است؛ یعنی با آوردن استدلال برایش، به آن ظلم کرده است. کار خوب، خوب است و این بدیهی است؛ اگر گفت استدلال بیاور؛ در واقع به کار خوب ظلم کرده است.

اله بغیر از خدا اصلا معنا ندارد. در قرآن خیلی جاها این اتفاق افتاده. این است و جز این نیست که اله ما الله است اگر هم انما می‌آورد به این دلیل است که ما شک داریم.

- اگر انسان با خدا ارتباط برقرار کند (ذکر) از ناحیه هر چیزی امکان انتقال علم خدا به او هست ... وسع کل شیء علما همین است

امکان انتقال علم اله از هر شیء ای هست.

هیچ جا نیست که خدا نباشد و هیچ جا نیست که علم خدا نباشد. وسع کل شیء علما باعث می شود عصای حضرت موسی علیه السلام ازدها شود. هر شیئی عصای حضرت موسی علیه السلام است.

نزدیک بودن خدا و علم خدا به ما، [حضور خدا در همه هستی را برایتان مسجل می کند.

آیه ۹۸ خیلی آیه عجیبی است. خدا میداند با این آیه چه می شود نکرد از نظر علمی. همین یک آیه در امیرالمومنین علیه السلام، دعای کمیل تولید می کند. (وسع کل شیء علما)

آنچه در ابتدای دعای کمیل میخوانیم، تفصیل همین آیه ۹۸ است.

آیه ۹۹: «ذَلِكَ نَقْصٌ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا»

با توجه به این آیه، یکی از سببها و اسباب ذکر خدا، توجه به رخدادهایی است که از طریق نبأ به انسان رسیده است. (خود نبأ از طریق غیب (سر) به انسان رسیده است)

نقص: چیزهایی که لحظه به لحظه اتفاق افتاده و آثارش هست.

- توجه کردن روی این امر از نکات کاربردی و اساسی است. اگر گفتند خدا را یاد کن یعنی آدم، انبیاء خدا را یاد کند. حضرت موسی علیه السلام داستانهایش و .. یادآوری انبیای الهی و جریانهایی که داشتند و... از مصادیق ذکر خدا هستند.

چه بسا ما از اول نمی توانستیم خدا را یاد کنیم. باید جلوه های ربوبی را یاد کنیم تا به مقام های بالاتر برسیم.

- ما قصه را حکایت تعبیر می کنیم در حالیکه تنها حکایت نیست. قصه جریانی را که واقعیت داشته و خیال بوده و در نفس الامر اتفاق افتاده، اشاره می کند.

جریان + اعتباراتی که در آن هست. (اعتبارات، مثل اینکه اینجا کاخ فرعون بوده یا بیت موسی علیه السلام)

روایت خدا از موضوعات، قصص است.

خیلی ها فکر می کنند وقتی داستان حضرت موسی علیه السلام و هارون و .. گفته می شود، واقعیت خارجی نداشته، یک اتفاقی افتاده و خدا اینطور گفته است. ولی واقعیت این است که اتفاق افتاده و برای همین نام قصه بر آن گذاشته است.

- شیء ممکن است رخداد یا پدیده نیز باشد. نباید دایره شیء را در آنچه قابل لمس است، محدود کرد.
وقتی دایره شیء را همه چیز بگیریم یعنی حتی افعال و اعمال را هم شیء بدانیم، آنوقت احاطه انسان به نظام تکوین بیشتر می شود.

آیه ۱۰۰: « مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا »

هر کسی از ذکر خدا اعراض کند، بار گناهی را بر دوش می کشد.

اعراض یعنی خود را در معرض آن قرار نداده است.

اعراض عنه: نوعی پشت کردن و رو برتافتن است.

- خودت را در معرض ذم خدا قرار ندهی، دقیقاً به همین خار کارهایی انجام می دهی که وزر تو می شوند و به این علت مواخذه می شوی.

- نزدیکترین کلمه به خیر، ذکر است.

- استهزاء، یک نوع پرت کردن و طرد کردن و دور کردن دارد. بار رفتاری دارد.

- تکذیب یعنی خلاف واقع بیان کردن آنچه می شنوم. تکذیب بار اعتقادی دارد.

- عمومی ترین اتفاقی که در مسیر ذکر می افتد، اعراض است و اولین اتفاق حاصل از آن، فاصله گرفتن از قرآن است.

- از رو در رو قرار دادن دو آیه ۱۰۰ و ۱۲۴:

هر کسی در زندگی اش «ضنک» (تنگنا) احساس کرد، به خاطر اعراض از ذکر است و این اعراض با او کاری می کند که در قیامات اعمی باشد.

یعنی هر کسی احساس بدبختی یا تنگنا دارد به دلیل اعراض از ذکر است. خدا دوست ندارد حال هیچکسی بد باشد.

آدمی لاشیء نیست. اگر من شیء هستم و خدا همه علمش را در من جاری کرده است؛ این خوشی است.

سعی کنیم ناخوش نباشیم. ادای کفار را درنیاوریم.

مشکل داشتید و حالتان بد شد دو رکعت نماز بخوانید؛ مسجد بروید. شکایتان را پیش خدا ببرید. آدمی باید خوشحال باشد می تواند با مشکلات به یاد خدا بیفتد.

آیه ۱۰۱: «خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا»

باورهای انسان وقتی نهادین می شود، عذابش هم جاودانه می شود. اگر باور کردم خدا مهربان نیست و... و این به صفت تبدیل شد، این، برایم جاودان می شود. حتی روز قیامت هم می گویم خدایا نمیشد یک جور خوبی من را بلند میکردی!

یکی مثل امیرالمومنین علیه السلام میگوید اگر جهنم بروم، در میان اهالی جهنم فریاد میزنم که خدایا من تو را دوست دارم... چنین آدمی، خوشحال است. ناخوش نیست.

- دوام ذکر:

اگر کسی بخواهد دائم الذکر باشد، یکی از راههای مهم قصص انبیاء است. چون صفات خدا حالت انتزاعی دارد و خداوند آنها را در بستر انبیاء تسهیل کرده است.

مثلا در مشکلی، به این فکر کنم که خدای من همان خدایی است که عیسی علیه السلام را بدون پدر به دنیا آورده؛ در نتیجه او در بند اسباب نیست. بنابراین دعا می کنم اگر صلاح توست که من را نجات دهی، نجات بده، من هم تعیین نمی کنم چطور.

خدایا تو میتوانی نجات دهی؛ اگر ندادی یعنی جور دیگری بوده.

- انسان به خاطر آنکه پیوسته عادت کرده که مسایل خارق العاده را ببیند، آنها را عادی می بیند و از آنطرف مسایل عادی را چون هر روز به چشمش نمی آید، غیر عادی می پندارد. این خطای دید انسان است.

بی شک گردش شب و روز در مقایسه با عصای موسی علیه السلام خارق العاده است؛ اما هیچوقت آن را خارق لعاده نمی دانیم.

اعجاز پیامبر خاتم قرآن است. اصل اعجاز، قرآن است نه عصای موسی علیه السلام یا ولادت عیسی علیه السلام. معجزه ختمیه است یعنی تا روز قیامت هست.

- یکی از وجوه ذکر قرآن، قصص است.

قرآن برای شما اتمام حجت می‌کند.

در واقع ذکر عمومی قرآن، تبیین قصص است و ذکر اختصاصی‌ای که اتمام حجت میکند، قرن است.

آیه ۱۰۲: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا»

این سوره روی چشم خیلی تاکید دارد:

زُرُق یعنی کبود. چشم وقتی بینایی‌اش را از دست می‌دهد، کبود می‌شود. در واقع با این کار به ما حس می‌دهد که ممکن است وقتی بیاید که نابینا شوی.

آیات ۱۰۳ و ۱۰۴:

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (۱۰۳)

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (۱۰۴)

آیه ۱۰۴ را در مشکلات زیاد بخوانید. هر زمان هم گرفتار شدی بدان این عمر نزد خدا به اندازه یک نصف روز هم نیست.

۱۰۵ تا ۱۱۲:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱۰۵)

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶)

لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا (۱۰۷)

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸)

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹)

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰)

وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱)

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا (۱۱۲)

آدم وقتی قرآن میخواند باید با دید تصدیق آیات سراغ آنها برود. خدا حقیقتی را مطرح میکند: قد خاب من حمل ظلما: کسی که ظلمی بکند، احساس ناامیدی و شکست دارد.

خاب یعنی محروم است؛ مایوس است؛ شکست خورده است. کسی هم که ایمان و عمل صالح داشته باشد، به او ظلمی نمی شود.

آیه ۱۱۳: «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا»

خداوند میگوید من قرآن را فرستادم و در حالت‌های مختلف، وعید (وعده‌های منفی/هشدار) را گفتم.

این وعید باید به دو اتفاق منجر شود:

اول يَتَّقُونَ

دوم يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا

آیه ۱۱۴: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»

انسان مالکیت و قلمرو الهی را فقط برای حق می داند.

از آسیب‌هایی که انسان‌ها دارند و همیشه همراهشان است؛ عجله می باشد.

وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ: قرآن، حقیقتی تنزیلی است. سوره که میخوانی، به تدریج حقایقش برایت باز می شود.

- انسان اگر دو صفت را در خود درست کند، به هر کمالی دست می یابد:

۱. عجله ۲. کندی

عجله:

آدمی که عجله می کند از هول حلیم در دیگ می افتد! حسادت، بخل، غضب، قضاوت و... به خاطر عجله از انسان سر می زند.

کندی:

تاخیر / اثم (گناهی که از بابت تاخیر در کارهای خیر است)

در کندی، فرد حواسش نیست فلان اتفاق دارد می افتد. می توانست به دوست مریشش کمکی بکند اما...
رخوت و تنبلی حاصل کندی است.

به یاد داشته باشیم هر کسی درباره هر چیزی عجله می کند، درباره خیلی چیزها کندی دارد. امکان ندارد این دو با هم نباشند.

اگر کسی نسبت به برخی چیزها عجول بود، بی شک نسبت به برخی دیگر، کندی دارد.

وضعیت درست و متعادل در این حوزه، بلوغ / ذکر است. در این وضعیت، فرد در هر لحظه یاد خدا را مدنظر داشته و مراقب است.

اگر فهمید کسی به کمک نیاز دارد؛ همان موقع اقدام می کند. تاخیر نینداختن، خصوصیت انسان بالغ ذاکر است.

«آیات مربوط به داستان حضرت آدم علیه السلام در سوره مبارکه طه»

وقتی داستان حضرت آدم علیه السلام در سوره ای مطرح می شود، اصول کلی ای دارد. در واقع خداوند، قضاهای رانده شده خود را در داستان حضرت آدم علیه السلام مطرح می کند. حضرت علامه به ده، یازده مورد از این قضاها رانده شده اشاره میکنند؛ مثلاً اینکه انسان، دشمنی به نام ابلیس دارد؛ انسان به زمین هیوط می کند؛ انسان بعد از هیوط در دل مسیری است که مورد ابتلا قرار گیرد؛ انسان ها اگر نتوانند کمبودهای خود در دنیا را با معنویت برطرف کنند، بر سر مال و مقام و... با هم دشمن می شوند و..

وقتی داستان حضرت آدم علیه السلام خوانده می شود؛ اولین چیزی که به ذهن می رسد، قضاها رانده شده است.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى (۱۱۶)

هر آدمی در مواقعی در جایگاهی قرار می گیرد که تعهد دارد و در مواقعی نیز در جاهایی قرار می گیرد که محل عزم نیست.

به بیان دیگر انسان دارای مراتب است؛ وقتی مراتبش دچار مشکل می شود، همانجا جایگاه ورود ابلیس است.

نکته دیگر اینکه وقتی خداوند، ملائکه را به سجده بر آدم علیه السلام امر می کند، نشان می دهد حضرت آدم علیه السلام تحت سجده الهی است.

تعریف عزم:

عزم، طلب شدید است به گونه ای که به راحتی فسخ نشود.

در واقع استمرار در عمل موضوعیت دارد؛ آنقدر طلبش زیاد است که چیزی نمیتواند اراده اش را فسخ کند.

علاوه بر این، عزم در مواجهه پیش می آید یعنی ماهیتاً نظام عزم برای دنیا است؛ زیرا مُدام فسخ کننده‌هایی سعی میکنند جلوی عزم فرد را بگیرند.

فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (۱۱۷)

در این سوره سه بار از واژه «تَشْقَى» استفاده شده است:

آیات ۲، ۱۱۷ و ۱۲۳ ... برآیند «یشقی» به رنج و زحمت افتادن است.

إِنَّ لَكَ أَلًا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى (۱۱۸)

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى (۱۱۹)

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى (۱۲۰)

یکی از مشکلات ما آدمها، بعضاً این است که بیان می‌کنیم خدا شرایط ما را درک نمی‌کند. هوای ما را ندارد؛ در صورتی که خداوند هر کاری انجام می‌دهد برای این است که انسان به رنج و زحمت نیفتد. اینکه انسان به لباس، به غذا و ... نیاز دارد را هم خداوند، سطحی از «تَشْقَى» می‌داند و به همین منظور است که به بهشت دعوت می‌کند. در آنجا حتی حساب آفتاب را هم کرده و البته اینها بهشت مثالی است. ببینید بهشت حقیقی چگونه است!

همان خدایی که اینها را می‌داند در این دنیا به ما سختی می‌دهد؛ پس وقتی سختی می‌بینی برو ببین چرا خداوند این سختی‌ها را به تو داده است؛ حتما برنامه‌ای هست... فکر نکن خدا از دستش در رفته یا بلد نیست چه کند!

آیات ۱۱۷ تا ۱۲۲:

قضای رانده شده در انسان:

انسان از مرتبه‌ای امکان نفوذ از طریق شیطان را دارد. این مرتبه در گزاره‌های وهمی است یعنی باید‌ها و نبایدهای او. مثلاً بقا و خلد از نقاط نفوذ در انسان است. فردی که پولدار می‌شود، دیگر برایش سخت است که بی پول شود، از اینرو انفاق نمی‌کند.

خاستگاه این موضوع از همان بهشت مثالی است. به بیان دیگر، بُن همه انحرافات انسان، میل به بقاء است. شیطان هم که میخواهد اغوا کند، میل به بقا را القا می‌کند.

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱)

فرد به کارهایی دست می‌زند که زشتی‌هایش رو می‌شود.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴)

این آیه از غرر آیات قرآن است: هر که از ذکر اعراض کند، به زندگی خیلی سختی مبتلا می‌شود و بینایی حقیقی اش را از دست می‌دهد؛ ولو اینکه گمان کند بیناست.

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا (۱۲۵)

قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى (۱۲۶)

اگر کسی نتواند آیات خدا را ببیند، خداوند به او می‌گوید نابینا!

هم چنین اگر کسی نتواند ذکر خدا را در لحظات زندگی در قلبش ببیند، خداوند به او می‌گوید نابینا!

خدا ادعا می‌کند چنین افرادی نابینا هستند.

یادمان باشد هر آنچه مارا در این دنیا در فشار قرار می‌دهد، در واقع به خاطر دنیا نیست؛ بخاطر نبود ذکر است. مثلاً

اگر کسی خلقتش تنگ است، می‌گوید بخاطر کوچکی خانه است، به این خاطر نیست، بخاطر نبود ذکر است.

مسجد، زیارتگاه‌ها، قبور و ... محل‌هایی هستند که وقتی دلت تنگ شد، می‌توانی بروی تا خوب شوی.

كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنِ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى (۱۲۷)

در ادامه آیات همچنان همین موضوع را می‌دهد؛ در واقع یک جدل است.

می‌گوید هر کس از ذکر اعراض کند، به اسراف مبتلا می‌شود یعنی قوای طبیعی خود را در جایی غیر از آنچه باید، استفاده می‌کند.

کسی که از ذکر اعراض داشته باشد، به اولین بلایی که مبتلا می‌شود، اسراف است؛ زیرا گفته «من اسرف ..» و این یعنی حتما حتما اعراض از ذکر، انسان را در زندگی تنگ قرار داده و او را نابینا می‌کند. حتما حتما او را به اسراف می‌کشاند. این در مقام عمل است.

در مقام فعل نیز می‌فرماید: «و لم یومن بآیات ربه» یعنی در زندگی به گوهرهایی که او را به خداوند دلالت می‌دهد، نمی‌تواند اعتماد کند.

به او می‌گویند: این سختی را تحمل کن، خدا برایت جایزه قرار داده... می‌گوید: چه کسی گفته؟! از کجا معلوم؟! نمیتواند اعتماد کند.

اعراض از ذکر هم توجهی است و هم عملیاتی یعنی فرد در جایی که ذکر است حضور نمی‌یابد. مثلا شب احیا است؛ اما فرد جایی که ذکر هست نمی‌رود.

- نسی، ساختار ادراکی دارد.

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى (۱۲۸)

اینها جزو آیات است و خداوند انتظارش این است که این آیات دیده شده و فراموش نشوند.

اعراض از ذکر نکردن یعنی توجه به همین آیه ۲۸

وَكُلُّهَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِرِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى (۱۲۹)

همه بی توجهی‌های انسان در دنیا به این برمی‌گردد که فکر می‌کند در شرایطی که هست، همیشگی است. یعنی احساس نمی‌کند یک ساعت دیگر وضعیتش فرق می‌کند.

واقعا اگر ما فکر می‌کردیم یک هفته دیگر زنده هستیم، همینگونه که الان زندگی می‌کنیم، زندگی می‌کردیم؟ اگر کسی پاسخ مثبت باشد به او «اولی النهی» گفته می‌شود.

اولی النهی کسی است که به نهایت نُهیه (عامل بازدارنده) رسیده و این بازدارنده به شکل اتوماتیک او برای ترک و نهی پیغام می‌دهد.

کسی که اینچنین باشد، همه کارهایش از روی حکمت و مصلحت می‌شود.

کسی که علم به اجل داشته باشد می‌تواند در چنین جایگاهی قرار بگیرد؛ چرا که تمام انحرافات و کج خلقی‌ها و بداخلاقی‌ها به این برمی‌گردد که فرد تصور میکند در وضعیت فعلی باقی می‌ماند. اگر بداند دنیا بالا و پایین فراوان دارد، مشکلات را راحت‌تر تحمل می‌کند.

دنیا هر قدر هم طولانی به نظر ما برسد؛ اما زمان کوتاهی بیش نیست. تفاوت کسی که ۵۰ سال در این دنیا زندگی کرده با کسی که ۳۰ سال زندگی کرده این است که فرد اول، چند خاطره خوش یا ناخوش بیشتر در ذهنش دارد؛ همین!

اگر کسی با این دید دنیا را نبیند، ناینست و در نتیجه کارهایی را که نباید، انجام می‌دهد.

- آدمهایی که «ضنکا» زندگی می‌کنند، نمیتوانند ببینند افراد دیگر اینگونه زندگی نمی‌کنند مثلاً اینکه یک فرد حسود، همه را به حسادت دعوت می‌کند.

- آدمی باید دنیا را کوچک دیده و از آن نترسد.

اولی النهی از زندگی‌های سخت نمی‌ترسند.

وقتی دنیا برای انسان بزرگ شود، جای قلب را تنگ می‌کند.

آنچه باعث می‌شود نتوانیم مثل یک مجاهد یا مبارز زندگی کنیم در واقع همین نگرش اشتباه است.

دنیا کوچک است؛ پس زود به ته خط نرس!

وَأُولَٰئِكَ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى (۱۲۹)

در زندگی خیلی مهم است که مهندسی عالم بر اساس حکمت صورت گرفته و در زمان . اجل مشخصی است . آدمی باید پیام این درد و رنج را بفهمد تا لذت ببرد.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ (۱۳۰)

انسان می تواند به مقامی برسد که خود را شاهد بر این آیات بداند.

ای پیامبر! به تو فشار وارد می کنند، پایدار باش. قبل طلوع شمس و قبل غروب آن خدا را تسبیح کن (با نماز، با قرآن خواندن) به یاد خدا باش به وجه تنزیه یعنی به وجه اینکه خدا حد، عیب و نقص و حد ندارد.

اسماء خدا را در درونت بیاور و از عیب و نقص و حد مبرا بدان تا آنجا که می شود لحظات شب و امتداد روز، را تسبیح کن تا به رضایت و نهایت خرسندی برسی.

وقتی انسان به عالیترین مقاصد برسد، خشنود می شود. خشنودی، بالاترین سهم انسان در بهره مندی از نعمت است.

- قوت و طعام پیامبر برای رسیدن به خرسندی و خشنودی، تسبیح است؛ ذکر است.

در حالی که ما می خواهیم رضایت را از دنیا، از همسر و ... بگیریم.

رضایت، حالتی درونی است که تنها در اثر یک امر ماورایی در انسان حاصل می شود. (حسی ماورایی که بعد از یقین است)

آنچه ما در زندگی داریم، سطحی از رضایت است، رضایت نیست.

- «لعلّ» در قرآن، تعیین مسیر است یعنی مسیر رضایت این است.

- رضاً برضاک در سجده آخر امام حسین علیه السلام بیان رضایت واقعی است.

- رضایت، اطمینانی است که فتح و گشایش را در انسان نوید می دهد (سکینه) در واقع فرد مانعی در مسیر برای رسیدن به مقصدش حس نمی کند.

رضی الله عنه و رضوا عنه

- ایمان به چهار شعبه تقسیم می شود: تسلیم، توکل، تفویض، رضا

تسلیم: سر نهادن به اوامر و نواهی بدون هیچ نگرانی

توکل: وکالت کار و نتایج را به خدا واگذار می کند

تفویض: علاوه بر وکالت و کار، امرش را واگذار می کند

رضا: رضایت بالاترین سطح بهره مندی انسان از حق است

اینکه ما داریم و اسمش را رضایت می گذاریم؛ در واقع همراهی و طوع است. سطح رضایت خیلی بالاتر از این است.

- کم ترین چیزی که بین مردم تقسیم شده است، یقین و رضایت است.

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ (۱۳۱)

واژه‌هایی در اینجا بکار برده شده که به معنای رضایت نزدیک است:

تمتع: بهره مندی / حس خوب

ای پیامبر! زندگی شان رونقی دارد؛ چشمت را به آنها مدوز؛ چون نمودهایی از دنیا است تا اینها ابتلاء و آب دیده شوند.

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ (۱۳۲)

وَقَالُوا لَوْلَا يَا تِينًا بآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ أَوْلَمَ تَأْتِيهِمْ بَيْنَهُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ (۱۳۳)

از جمله مسایلی که انسان در زندگی خیلی به آن مبتلاست، اینکه به دنبال عجایب است. وقتی مراحل رشد انسان در مرحله حس و خیال است؛ میخواهد همه حقایق را به صورت حس و خیال ببیند.

وقتی رشد انسان به بالاتر از این سطح نرود، برای فهم حقیقت که به خودی خود واضح است، به دنبال درک حسی و خیالی است یعنی آن را عجیب می داند. در حالی که آدمی که رشد کرده، حقیقت برایش واضح و بدیهی بوده و آن را عجیب نمی پندارد. این مربوط به بلوغ عقلی است. (در لایه های بین، با منطق کار، سر و کار داریم نه صورت آن)

اگر انسان مراحل رشدش را طی نکند، آن موقع که در جامعه اسلامی، بحث ولایت فقیه مطرح می‌شود، ولی فقیه باید کار عجیبی بکند تا او را قبول کند.

- انسان اگر کودک صفت شد، هر چه کنی، رشد نمی‌کند.

انبیاء نمی‌خواستند به اجبار افراد را بالغ کنند.

ما هم باید در حکومت خودمان تلاش کنیم رشد عقلی مردم بالا بیاید. اگر در کودکی بمانند برای پذیرش هر چیزی باید برایشان حرفهای عجیب و غریب بزنی.

- وائُر: باید امر خدا را انتقال بده... نماز امر خداست.

برای این کار از کوره درنمیرود... با بیان های مختلف می‌گوید.

- انسان مخلوقی است که در هر شرایطی، خدا را بخواهد، می‌تواند.

در هر شرایطی بخواهد می‌تواند حُسنی را تجلی دهد مثل مریم(س)، آسیه(س) و ...

- وقتی کسی از من ایرادی می‌گیرد، دو حالت دارد:

اول. ایراد بر من وارد است که در اینصورت باید خودم را درست کنم.

دوم. ایراد بر من وارد نیست که در اینصورت یا فرد ایراد گیر خودش توبه می‌کند یا بالاخره روزی استغفار می‌کند

اگر مومن، عزیز نباشد، شکننده میشود و اگر اینگونه شد؛ کار نمیتواند انجام دهد.

- حس بخوع یعنی غم برای هدایت دیگران باید همیشگی باشد؛ اما گاهی در ما شکوفا می‌شود.

این حس، وسیله هدایت است. کسی که وارد اجتماع میشود باید این حس را داشته باشد.

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۳۳)

ما در زندگی به بیینه نیاز داریم. برای دستیابی به بیینه های زندگی نیز باید قرآن خواند.

بینه، دلایل واضحی است که انسان میتواند به آن استناد دهد. در واقع مواضع او را حوزه های مختلف مسایل اجتماعی، تربیت و ... مشخص می کند.

زشت است انسان، یک عمر زندگی کند و لی برای اعمال و رفتارش بینه نداشته باشد.

- فرد میگوید منتظر امام زمان به خوابم بیاید و بگوید چه کنم؟

آدم حسابی برو دنبال بینه!!

خدا ادعا دارد بینه ها از صحف اولی حضرت موسی و قبل تر، در آن ثبت و ضبط شده است و مال امروز نیست؛ این همانی است که حضرت ابراهیم علیها السلام بر اساس آن عمل کرده است.

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَنِّعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نُنْذِلَ وَنَخْزِيَ (۱۳۴)

این آیه تکان دهنده است.

اگر قبل از قرآن عذابشان می کردند، میتوانستند بگویند خدایا چرا رسولی نفرستادی که ما آیات تو را تبعیت کنیم قبل از آنکه به ذلت و خواری بیفتیم. این یعنی قرآن را فرستادیم تا تو به ذلت نیفتی.

قاعده:

هر چه انسان از بینه دور شود، خودش را محتاج مسایل عجیب و غریب تر می بیند.

- در مذهبی ها، اعتقاد به خواب خیلی عجیب است. آنقدر که ذهنشان را می سازد. اینها جزو بیماریهای دینی است.

قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى (۱۳۵)

هر چه زندگی انسان الهی تر شود، گزاره های بدیهی و فطری در آن بیشتر می شود.

هر چه انسان به سمت بینه برود، ذهنش بدیهی تر میشود و هر چه از بینه فاصله بگیرد، پیچیده تر می شود.

برایش بدیهی است که خدا بر هر چیزی تواناست.

خدا بر هر چیزی داناست.

چنین فردی در لا به لای استدلالها به دنبال راه فرار نمی‌گردد.

اگر کار خوبی را خوب میداند؛ در آن تاخیر نمیکند و آن را برای خود بیش از دیگران لازم می‌داند.

عیبهای خودش بیش از عیبهای دیگران برایش واضح هستند.

- در مقابل فردی که به بینه‌گرایش ندارد القاء میکند که بدیهیات، اثبات کردنی هستند منه عمل کردنی.

- بدیهیات در کی و دریافتی هستند.

- در هر حالتی، انسانی که هبوط کرده، منتظر است بفهمد نمره اش چند می‌شود.

هر که در دنیا هست میداند بعد از این دنیا خبری هست و باید حسابی پس دهد

- از باشکوه‌ترین واژه‌های قرآن، «اهتدی» یعنی کسی که هدایت را بر خود سزاوار دانسته است، می‌باشد.

ان شاءالله از کسانی باشیم که از ذکر اعراض نکرده، اسراف نکرده، به بینه توجه کرده تا در زمره اولی النهی شویم.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات